

- ۱ ● جنگ، جهاد، تبیین
- ۲ ● به نمایندگی از شهدا
- ۳ ● به سوی گردشگری متعالی
- ۴ ● ای برادر! به کجا می‌روی؟ کمی درنگ کن!



جنگ، جهاد، تبیین

محمدحسین مصدري

اینجا جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۵۹ شمسی است؛ اخبار حاکی از شنیده شدن صدای اولین بمب باران‌های دشمن بعثی بر پیکره انقلاب نوپای اسلامی است. دشمنی که با فرماندهی غول‌های مدرنیته به دنبال این است که جوانه‌ی نورس انقلاب اسلامی را به خیال خود بخشکاند.

حال فکرش را بکنید که این بار همین دشمن از راه ذهن‌ها وارد شده و خود را مالک آن‌ها می‌خواند، طوری که هم می‌فراموشاند و هم خوراکی نو می‌خواند. حال در این شرایط آیا واقعاً این بر ما شایسته است که علی‌رغم تلاش بزرگ‌مردانی که روزگاری نه‌چندان دور از ثمره‌ی دین اسلام دفاع کردند، به قیام علیه این تهاجم فکری و تزریق تاریکی‌ها بر ذهن‌ها برخاسته و استقامت نکنیم؟ به علاوه آیا غیر از این است که باید هدف این انقلاب؛ (رساندن به دست حضرت بقیة الله) را دائماً برای خود یادآور شویم و ابتدائاً خود می‌بین خود باشیم تا مبلغی برای جهان و جهانیان شویم؟ با کمی دقت متوجه خواهیم شد که اساساً هر یک از ما لحظه‌به‌لحظه‌ی زندگی خود را در حال تبیین و روشن‌نگری هستیم و مسئله‌ی تبیین مسئله‌ی جدیدی نیست؛ اما

باهم برای هم

را کوچک‌تر می‌کند، اقدامات خرابکارانه در مدارس اضطراب را در بین خانواده‌ها گسترش می‌دهد، لکن خانواده ایرانی همانند هشت سال جنگ تحمیلی در حال تحمل و رویارویی فعال با این دشواری‌ها است و در گذشته‌های سخت تاریخ حمایت خود را از دولت اسلامی نشان داده است.

جوانانی که دیروز برای انقلاب اسلامی ارزشمندترین دارایی خود را بر کف دستانشان گذاشتند در طول این سال‌ها بازهم میدان را خالی نکردند، گاه در نقش شهید علم‌الهدی‌ها و سردار سلیمانی‌ها به سمت قله پرواز کردند و گاه در قامت محسن حججی‌ها ظاهر می‌شدند و علم دفاع از اسلام را بلند می‌کردند. در روزگار ما امثال آرمان علی وردی‌ها و علی لندی‌ها سینه خود را سپر کردند و با قوت از کلام رهبر پیروی کرده‌اند. نسل جدید دهه هشتادی و نودی که امام و انقلاب را درک نکرده است حالا در ثنای سربازی امام زمان علیه السلام سرود سلام فرمانده سر می‌دهند و ترس در دل دشمنان می‌افکنند.

کشوری که در گذشته سیاست خود را در گرو دستورات دولتمردان غربی و شرقی جست‌وجو می‌کرد، حالا

حدود چهل سال از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ می‌گذرد، در طول این مدت چیزهای زیادی تغییر کرده است؛ جمهوری اسلامی ایران حالا ۴۵ سالگی خود را جشن گرفته است. زنانی

که دیروز دوشادوش مردان در پشت جبهه‌ها با مسئله فقر می‌جنگیدند، امروز هم ثابت کردند که در مسئله حجاب و حمایت از جمهوری اسلامی ایران در مقابل دشمن ایستاده‌اند، دشمنی که در تهاجم به ایران از هیچ عملی دریغ نمی‌کند، تمام قوای خود را در زمینه اقتصادی، فرهنگی، نظامی و رسانه‌ای به کار گرفته است تا با جنگ ترکیبی شخص ایرانی را به زانو در بیاورد. از حملات تروریستی تا تحریم‌های همه‌جانبه و حتی شکستن پیمان‌های بین‌المللی نشان از خصومت اساسی غرب با ایران دارد. تمامی این اقدامات در کنار فعالیت‌های دشمنان و فریب‌خوردگان داخلی فشار اقتصادی و روانی شدیدی را بر کمر دولت و ملت وارد می‌آورد، افزایش قیمت‌ها هر روز سفره عده‌ای

سرمقاله



امیررضانعمتی

ادامه در صفحه ۳

اینجا ایران است، کشوری که زمان دفاع مقدس، حتی اجازه واردات سیم خاردار نداشت؛ اما امروز نه تنها خود مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی مانند پهپاد، زیردریایی، ناوشکن، موشک‌های رادارگریز و... است، بلکه مردم فلسطین نیز که تا چند سال پیش با سنگ مقابل رژیم غاصب صهیونیسم ایستادگی می‌کردند امروز دارای پدافند بوده و با موشک به گستاخی‌های این رژیم متخاصم پاسخ می‌دهند

چی بودیم
چی شدیم..





امام روح الله

منطق ما، منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قرآن است. (انا لله و انا الیه راجعون) با این منطق هیچ قدرتی نمی‌تواند مقابله کند جمعیتی که، ملتی که خود را از خدا می‌داند و همه چیز خود را از خدا می‌داند و رفتن از اینجا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می‌داند، با این ملت نمی‌تواند مقابله کنند. آنکه شهادت را در آغوش همچون عزیزی می‌پذیرند آن کوردلان نمی‌توانند مقابله کنند.

صحیفه امام، جلد ۱۵، صفحه ۱۳۴

به نمایندگی از شهدا

حسام کمالی

که از شما حساب کشند! که مبدا عادت کنید به دنیا و خو کنید به تمام‌شدنی‌های بسیارش! ما اما چه کرده‌ایم؟ شهرهایی ساختیم با دیوارهای بلند و پنجره‌های کوچک. خودمان را خفت کرده‌ایم بین این دیوارها. خو گرفته‌ایم به دنیایمان. زندگی برایمان عادی شده! دل‌بسته‌ایم به آرزوهای بلند، چنان که گویی تا ابد همین‌جا خواهیم ماند. ولی نمی‌مانیم. قرار نیست بمانیم. علم‌الهدی این را می‌دانست. همه‌شان می‌دانستند. به روایت راویان و دست‌نوشته‌هایش، حسین علم‌الهدی برای هر دقیقه‌اش برنامه داشته. تکلیفش معلوم بوده با این دنیا. می‌دانسته قرار نیست بمانیم. کسی که تکلیفش معلوم باشد، کسی که بداند قرار نیست بماند، عادت نمی‌کند. عادت که نکنند، خب عادی هم نمی‌شود دیگر! روزهای اول خادمی، حاج‌محمد می‌گفت: شما خادم‌های شهدا، اینجا بخواهید یا نخواهید، شهدا را نمایندگی می‌کنید! زائران شهدا، شما را که با لباس خاکی و چفیه، توی منطقه جنگی می‌بینند، ناخودآگاه یاد شهدا می‌افتند. این را از روی کتاب می‌گفت.

من اما هر چه پیش می‌رود، می‌بینم ما فقط این بازه ۱۰ روزه را کمی و فقط کمی شبیه آن‌ها می‌شویم. دنیا را کمتر جدی می‌گیریم. نمازها را کم‌بیش درست و درمان می‌خوانیم. مهربان‌تر می‌شویم. کمتر می‌خوریم. کمتر می‌خواهیم. کار می‌کنیم. کارهایی که در طول سال معمولاً انجام نمی‌دهیم یا کمتر انجام می‌دهیم. همین‌ها یعنی اینجا یک اتفاقی دارد می‌افتد. یک اتفاقی که عادی نیست. اتفاقی که زندگی ما را فقط برای ۱۰ روز هم که شده، از حالت عادی خارج می‌کند که عادت نکنیم که عادی نشویم که به درد بخوریم. شاید خودشان کاری می‌کنند که این اتفاق رقم بخورد. سید حسین و رفقاییش را می‌گویم... شاید هم راز بیابان‌های هویزه است که زندگی را از حالت عادی خارج می‌کند. کسی چه می‌داند! اصلاً شاید زندگی سید حسین و رفقاییش را هم همین بیابان‌های هویزه از حالت عادی خارج کرده باشد.

هیچ چیز نباید عادت بشود! عادت که بشود، عادی می‌شود. عادی هم که بشود دیگر فایده چندان ندارد. یعنی چیزی ازش در نمی‌آید که به درد بخورد. زندگی اما برای ما عادی شده است. دنیا هم همین‌طور. این است که به قول آن بنده خدا، دنیا دیگر به درد نمی‌خورد! یعنی از این زندگی چیز به درد بخوری در نمی‌آید!

بیابان‌های هویزه اما زندگی را از حالت عادی خارج می‌کنند. طلوع و غروب خورشید اینجا، فرق می‌کند انگار. به افق که نگاه می‌کنی، تا چشم کار می‌کند، بیابان است. فقط گاه‌گداری جاده‌ها و کابل‌های برق، خط انداخته‌اند روی یک‌دستی منظره. آن آخرش هم یک جایی هست که زمین و آسمان در یک خط، به هم دیگر رسیده‌اند. حرکت اگر نکنی، با خودت می‌گویی احتمالاً همان‌جا آخر نیاست. ولی چندکیلومتری که راه بیفتی به سمت جاده، می‌بینی آن خط هم حرکت می‌کند و جلوتر می‌رود. راه که بیفتی، تازه می‌فهمی دنیا بزرگ‌تر است از آنچه فکر می‌کردی. می‌گویند پیامبر رحمت ﷺ پیش از بعثتش و حتی پس از آن، بسیار از شهر خارج می‌شد. معمولاً تنها و گاه همراه علی (ع). شب یا روزش فرقی نمی‌کرد. می‌رفت جایی که انسان کمتر باشد، طبیعت بیشتر و خداوند نمایان‌تر. گاهی دشت، گاهی بیابان و گاهی کوه. می‌نشست به عبادت و تفکر. گاه ساعت‌ها و بلکه چند روزی به شهر بازمی‌گشت. می‌نشست و نگاه می‌کرد به آسمان. نگاه می‌کرد به ستاره‌ها و ستاره‌ها احتمالاً ذوق زده او را به همدیگر نشان می‌دادند که: «جان من نگاه کن! علت خلقت آسمان و زمین است که ما را نگاه می‌کند و لبخند می‌زند!» می‌گویند رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه به جهان عادت نکرد. به دنیا خو نمی‌گرفت. چنان می‌زیست که گویی همین یک روز را دارد. خدا را شکر می‌گفت برای هر روز که از خواب برمی‌خاست. آسمان را چنان می‌نگریست گویی اولین بار است شگفتی‌اش را می‌بیند. جهان را تجلی‌گاه دائمی خداوند می‌دید. می‌فرمود: «از خودشان حساب بکشید، پیش از آن

اینکه در این دوران دشمن با همه‌ی توان خود تلاش می‌کند تا هم داخل را نسبت به انقلاب، نظام و دولت بفریبد و هم افکار خارج را علیه جمهوری اسلامی ایران بشویراند و حقایق را از آنها بپوشاند؛ بر تکتک ما به شکل قطعی و فوری واجب کرده تا برای اثبات حقانیت اسلام در دنیا دست به مبارزه و جهاد تبیین و روشنگری بزنیم؛ لذا اگر بتوانیم با مبارزه‌ی فکری آگاهی‌ها را پالایش کرده و ببش‌های توحیدی را افزایش دهیم دیگر جنگ نرم بر دل‌هایشان اثر نخواهد داشت. حال پس از درک ضرورت «جهاد تبیین» باید با مفهوم خود این ترکیب به شکل عملی‌تر، در بیانات رهبر انقلاب آشنا تر شویم. همان‌طور که پیادست «جهاد تبیین»، مرکب از دو جزء «جهاد» و «تبیین» است. آن‌طور که در تعلیمات اسلامی وجود دارد جهاد لزوماً به جهاد نظامی اطلاق نمی‌شود و هر تلاش توحیدی که شرایط بالا را داشته باشد، مصداق «جهاد فی سبیل الله» است و فرد مسلمان زندگی‌اش جهاد در راه خدا برای عملیاتی ساختن «توحید» خواهد بود.

اقلاً جزء دوم، «تبیین»، فرایندی است که مؤمن سعی می‌کند حق را در فضای غبارآلود فتنه نمایان کند و مرز آن را با باطل مشخص کند. آنگاه آن را بر قلب‌ها نشانند و اعمال و رفتار را بر حسب آن تغییر دهد تا به هدف آفرینش برسد. پیرو آنچه گذشت، مهم‌ترین هدف دشمن امروز، وارون نشان دادن حقایق انقلاب اسلامی علی‌الخصوص به جوانان و قطع زنجیره‌ی تواضع به حق و صبر است. از این‌رو اسلام که اساساً روشش تبیین است انسان را با تربیت خاص خود در مقابل این حملات بصیر می‌کند و افرادی هم که در سایه آن به زیور اخلاق تبیینی آراسته شده‌اند بر اساس نقش خود در اجتماع با تشخیص اولویت‌های تبیینی مشخص شده از سوی ولی فقیه، هادی دیگران شده که با ایجاد پیوندهای اجتماعی قوی‌تر، ثمراتی وصف‌ناپذیر به بار می‌آورند. از جمله‌ی مهم‌ترین این آثار می‌توان به گفت‌وگو سازی مفاهیمی مثل عدالت و پیشرفت برای تبدیل به یک باور و مطالبه‌ی عمومی اشاره کرد. این گفت‌وگو سازی منجر به حفظ حضور مردم در صحنه و ایستادگی بر سر اصول اسلام و در نهایت عملیاتی شدن معارف اسلامی که یکی از مشکلات جوامع اسلامی از ابتدا بوده است؛ می‌شود که در نتیجه این اقدامات جامعه طبق سنن الهی به سعادت خواهد رسید.

ادامه از صفحه ۱

به عنوان قدرتی در منطقه به شمار می‌آید که ندای حمایت از مظلومان جهان را سر می‌دهد، زیر بار ظلم نمی‌رود و الگو مقاومت و استکبارستیزی برای کشورهای مستضعف جهان به شمار می‌آید. حالا نهال انقلاب هر روز بیشتر از دیروز جان می‌گیرد؛ مشکلات کمتر از دیروز است؛ اما همچنان مشکلات بزرگی جامعه ایرانی را آزار می‌دهد، افزایش قیمت‌ها و تورم در کنار برخی ناکارآمدی‌های اداری مردم را نگران می‌کند. امروز باسوادی به مسئله‌ای طبیعی در بین خانواده‌های ایرانی تبدیل شده است از طرفی مساجد در حال تبدیل به نمازخانه‌های خالی از نوجوانان و خانواده‌ها شده است؛ تربیت نسل جدید به دست وزارت آموزش و پرورش سپرده شده است که به تدریج در حال حذف مباحث انسان‌سازی از درون نظام آموزشی است، کاهش اهمیت دروس عمومی و اخلاقی، نمره محور کردن دانش‌آموزان، پولی کردن آموزش و... همه شاهدی بر این ادعا است که سیستم آموزش کشور نیاز به یک بازنگری ملی از سوی خانواده‌ها دارد.

اما مردم و حکومتی که از ابتدای انقلاب اسلامی ایران بر محور ولایت فقیه در سختی‌ها، در کنار یکدیگر ایستادگی کرده‌اند، در غم‌ها با هم گریسته‌اند و در شادی‌ها خندیده‌اند، باز هم باید در ادامه مسیر بیش از گذشته، پشت در پشت هم باشند و به سمت پیشرفت ایران اسلامی حرکت کنند. زمانی که ملت تکیه‌گاهی فعال برای دولت باشد، سیاست‌های اجرایی با تردید کمتری اعمال می‌شوند و دولت نیز خود را بیشتر از همیشه در برابر مردم مسئول می‌داند. تفاوتی نمی‌کند چه دولتی بر سر کار باشد زمانی که مردم آموزه‌های اسلامی را محور تصمیمات خود قرار می‌دهند، کشور از بدترین شرایط اقتصادی، معیشتی، امنیتی و سیاسی با سربلندی خارج می‌شود و به پیروزی می‌رسد و حماسه دیگری در تابلو افتخارات خود مانند هشت سال دفاع مقدس، دفاع از حرم، فتنه سال ۸۸، پیشرفت‌های صنعتی، مبارزه با ویروس کرونا و... ثبت می‌کند.

این در واقع همان قیام معروف تک نفره و دو نفره قرآنی خواهد بود به این معنی که هر کس در هر جایگاه و جایی که هست نقش خودش را به نحو احسن انجام دهد، به عبارت دیگر ولی‌شناس و ولایت‌مدار باشد.

البته غافل از این نیستیم که شکل و نقطه اثر جنگ اقتصادی فعلی متفاوت از وقایع مذکور بالاست؛ چرا که در پازلی با پیچیدگی بسیار بیشتر با مهره‌های شیطانی که همان جنگ ترکیبی با محوریت تصرف ذهن‌ها و فکرها و آشفته‌سازی آن شکل گرفته است (جنگ شناختی). البته این را هم باید همیشه هر کس برای خود یادآوری کند که هرگز و هرگز این استقامت‌ها در پیشگاه الهی بی پاسخ نخواهد ماند و بلکه این‌ها همه مجاهدت هستند و علاوه بر این پاداش، اسباب رشد مادی و معنوی انسان را هم فردی و هم اجتماعی مهیا می‌کنند همان چیزی که بشریت به دنبال آن بوده و هست.

یادمان نرود جمهوری اسلامی ایران همان کشوری است که غرب و شرق از قدرت گرفتن آن در هراس هستند.

به سوی گردشگری متعالی

علیرضا حسین پور



قالب روایت‌گری‌ها، کتب، فیلم‌های مستند، تصاویر و موزه‌های متعدد بازنمایی می‌شود و تأثیری شگرف بر مخاطبین خود دارد.

۶. هنر مقدس

در بستر یادمان‌های راهیان نور شاهد شکوفایی انواع هنرها هستیم. از هنر ناب روایت‌گری گرفته تا نقاشی، مجسمه‌سازی، سرود و موسیقی، مستندنگاری و فیلم‌سازی، عکاسی، نویسندگی و سفرنامه‌نویسی. ابعاد هنری مختلفی چه در سطح عمومی و مردمی و چه در سطح تخصصی و فنی در این بستر با محتوای بی‌نظیر پدید می‌آید.

۷. الگوی مدیریت کثرت اجتماعی

کثرت فرهنگی اگر حول یک محور صحیح قرار گیرند، برآیند و جهت‌گیری نهایی آنها مثبت و مفید خواهد بود. تجربیات و شواهد متعددی نشان داده است که چگونه انواع سلاقی و علاقی متعدد حول پرچم مفهوم شهادت و بی‌یک‌ریاک شهدا به همنشینی و همخوانی تن داده‌اند. مقوله‌ی شهدا و شهادت از معنود مقولات وحدت‌بخش به سبک‌های متعدد است که بدون نفی هریک، موجب اتحاد بیرونی آنها می‌شود.

۸. چندپیشنهادهای:

۸.۱. اقتصاد فرهنگی راهیان نور؛ ظرفیت بالفعل و بالقوه‌ی ساکنین و اهالی مناطق یادمان‌ها و مناطق هم‌جوار به‌فقدی بالاست که تنها با مجموعه‌ای از تدابیر، بهره‌گیری از آن در اردوهای راهیان نور ممکن می‌شود. این امر هم به چرخه اقتصادی اهالی منطقه کمک می‌کند و هم گردشگران با آداب‌ورسوم و سنت‌های آن مناطق آشنا می‌شوند و با مردم آن ارتباط و رابطه برقرار می‌کنند. بدین ترتیب هویت بومی نیز باید به‌معنوی پیوست فرهنگی به اردوهای راهیان نور اضافه شود.

۸.۲. گردشگری تعالی‌بخش؛ اصطلاحی که رهبر معظم انقلاب برای اردوهای راهیان نور به کار بردند به‌خوبی و گویای ظرفیت عظیم و خاص این سفر است. جا دارد که پیش‌ها و جشنواره‌های مردمی و مسابقات فرهنگی و هنری با محوریت گردشگری تعالی‌بخش طراحی و برگزار شود که خود موجب رشد این فرهنگ گردشگری و آشنایی هر چه بیشتر فعالان و کنشگران و دغدغه‌مندان این زمینه می‌شود.

۸.۳. با ایجاد رسانه‌های مردمی یا رسمی با محوریت گردشگری متعالی می‌توان گوشه چشمی هم به تبلیغات بین‌المللی داشت. استفاده از ظرفیت معرفی شهدا، روایت تاریخ دفاع مقدس، نمادسازی با محوریت آزادی و استقامت و ترجمه آثار مکتوب و شفاهی موجود و تولید آثار جدید می‌تواند در این کار کمک کند. در زمانه‌ی که جاذبه‌های گردشگری جهانی محدود به جذابیت‌های محیطی، تفریحی، بصری، جنسی، مصرفی و بازرگانی شده، راهیان نور می‌تواند پرچمدار الگوی جدیدی از گردشگری یعنی "گردشگری متعالی" شود که البته نیازمند همتی راسخ و قدم‌هایی استوار و ایده‌هایی نوین است.

شاید اگر ماجرای این سفر برای یک گردشگر و جهانگرد خارجی تعریف کنید، چیزی از هدف و نیت شما و فایده‌ی سفر متوجه نشود. مسافری کوله‌بارش را ببندد و به سرزمین‌های خاکی سفر کند. مناطقی خشک و بدون جاذبه‌های متعارف گردشگری و سفری با نامی خاص و عجیب؛ سفر راهیان نور. از مهم‌ترین جوانب گردشگری، تأثیرات فرهنگی و اجتماعی آن است. راهیان نور نیز نتنها از این امر مستثنی نیست، بلکه جلوه‌های منحصر به‌فرد خود را دارد.

۱. احیاء و تدلوم فرهنگ دفاع مقدس

اصلی‌ترین و مهم‌ترین تأثیر اجتماعی سفر راهیان نور حفظ و نشر فرهنگ دفاع مقدس است. فرهنگی که به بهترین نحو در طول این سفر، در ارتباطات چهره‌به‌چهره در قالب روایت‌گری، و در ارتباطات درون فردی و معنوی و همچنین از طریق نشانه‌ها و نمادهای فراوان موجود به مخاطب انتقال می‌یابد. فرهنگ دفاع مقدس با هویت ایرانی اسلامی پیوند ناگسستنی خورده است. مؤلفه‌هایی همچون: شهادت‌طلبی، استکبارستیزی، استقلال‌خواهی، آزادی‌طلبی، روحیه جهادی و دفاع از مقدسات در دل این فرهنگ ناب قرار دارد. شاید عنوان شود نسلی که جنگ را ندیده نمی‌تواند روحیه دفاع مقدس را درک و کسب کند؛ اما به‌رحال این انتقال فرهنگی مانع از انقطاع و شکاف نسلی میان نسل دفاع مقدس و نسل‌های بعدی می‌شود.

۲. خودسازی اجتماعی

معمولاً امر سیر و سلوک را امری فردی و ضداجتماعی تلقی می‌کنند؛ اما خودسازی حاصل از سفر معنوی راهیان نور در اجتماعی‌ترین حالت ممکن است و خود جلوه‌ای کوچک از سلوک اجتماعی درون دفاع مقدس است. آنچه که در صدساله‌ایک‌شبهه طی می‌کردند، تعبیر مقام معظم رهبری از این سفر به‌خوبی گویای این امر است: "گردشگری تعالی‌بخش".

۳. جریان‌سازی‌های متنوع

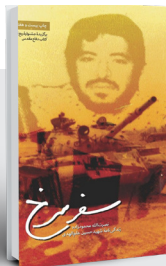
از دیگر ثمرات اردوهای راهیان نور جریان‌سازی‌های متعدد است. کارهای تشکیلاتی و گروهی، اردوهای جهادی، فعالیت‌های بین‌گروهی، هم‌افزایی‌های تشکلات برخی از نمونه‌هاست.

۴. رزمایش اقتدار و صلابت فرهنگی

راهیان نور تأثیری بین‌المللی نیز در رابطه با چهره ایران دارد. بدخواهان ایران قوی با دیدن شکوفایی و رشد روزافزون اردوهای راهیان نور، با پرچم‌داری جوانان و نوجوانان، به شکست تحلیل‌های مبنی بر کاهش روحیه جهاد و مقاومت میان نسل جدید پی می‌برند. راهیان نور، رزمایش نسل جوان برای میثاق با شهدا و صف‌آرایی مجدد در برابر استکبار و افزایش قدرت بازراندگی کشور است.

۵. الگوسازی سبک زندگی شهدایی

انسی که در اردوی راهیان نور با شهدا حاصل می‌شود، تأثیری عمیق بر مخاطبان دارد به نوعی که در سبک زندگی مسافران نیز مشهود است. خاطرات و سبک زندگی شهدا در یادمان‌های راهیان نور در



حسین مقابل دانشگاه تهران، در میان انبوه جمعیت گم شد. توجه‌اش به خودروهای نظامی و انبوه سربازان بود.

اکثر کسانی که در اطراف دانشگاه قدم می‌زدند، جوان بودند. صدای رسای تظاهرکنندگان از داخل دانشگاه به گوش می‌رسید. پس از خروج شاه از ایران، شدت درگیری در خیابان‌ها منجر به شهادت تعداد زیادی از مردم شد. ممانعت دولت بختیار از ورود امام به ایران، خشم مردم را برانگیخت و اکنون دو روز بود که روحانیون برجسته تهران در مسجد دانشگاه تهران به تحضن نشسته بودند. حال و هوای تهران حسین را مشغوف کرد. انبوه جمعیت از دانشگاه بیرون آمده بودند. مشت گره کرده‌اش مثل سایرین بالا رفت و گفت: «وای اگر خمینی حکم جهاد دهد» و سپس دسته‌ای از زنان پاسخ می‌دادند «ارتش دنیا نتواند که جوابم دهد». تهران با بیست روز گذشته کاملاً فرق می‌کرد. حسین به همراه معزالدین برای انجام عملیاتی به تهران آمده بود. مقابل دانشگاه از میان جمعیت خارج و وارد فروشگاهی شد. کتاب‌هایی به چشمش می‌خورد که تا چند ماه قبل با هزار بدبختی مخفیانه در اهواز توزیع می‌کرد. اشتیاق جوانان برای خرید این کتاب‌ها باورکردنی نبود. سراغ کتاب‌های آیت‌الله مطهری رفت، «جاذبه و دافعه علی» را برداشت. هنوز شخصیت حضرت علی علیه السلام برای حسین نامکشوف باقی‌مانده بود. «اگر همراه حرکت انقلاب نتوانیم خود را مهیای حکومت اسلامی کنیم، پس از پیروزی با مشکل مواجه خواهیم شد. من باید پاسخ این مسئله را در زوایای پنهان سخنان امام علی علیه السلام پیدا کنم. چگونه می‌توانم این مباحث مبهم را برای خود حل کنم؟ چشمش به مجموعه چندجلدی «ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه» افتاد. آن را خرید و از کتاب‌فروشی خارج شد.

نبرد فرهنگی

تنها امیدی که دارند برای اینکه اسلام را تضعیف کنند، این است که از درون جامعه اسلامی، باورها و ارزش‌های اسلامی را تضعیف کنند؛ یعنی کاری کنند که جوان‌ها و نوجوان‌ها نسبت به عقاید و باورهای اسلامی شک کنند تا در ایمان‌شان سست بشوند و نسبت به ارزش‌های اسلامی پایبند نباشند. دنبال هوسها بروند تا دیگر آن روح مقاومت و جهاد و فداکاری در آنها زنده نماند. وقتی دنبال شهوات رفتند، دیگر حاضر نمی‌شوند بروند جلوی تانک.

علامه مصباح یزدی | ۱۳۸۷/۰۲/۲۴



ای برادر! به کجا می‌روی؟ کمی درنگ کن!

(وصیت نامه شهید رضا نادری)

دارم که فرصتی به من دهی! الهی تو رحیمی، تو بخشنده‌ای، تنها تو مولا و سرپرست منی. دوست دارم در آن لحظه فرصتی یابم تا روبه‌قبله کنم. سر به سجده گزارم و در حالت طاعت و بندگی، تو را برای چند بار دیگر بخوانم.

سخنی با شما برادران و دوستان دارم... برادران عزیز، انتظاری که از شماست از سایرین نیست. انتظاری که شهدا و امام از شما دارند جدای از عام مردم است. چرا که شما همگی در جبهه بوده‌اید و مظلومیت اسلام و جنگ را در بعضی از مواقع مشاهده نموده‌اید. دیده‌اید که چگونه در بعضی از عملیاتها به‌خاطر کمبود نیرو چه بر سر ما آمده! چطور حاصل دسترنج خون شهدا و رزمندگان در آخر کار به علت نبودن نیروی پشتیبانی بی‌ثمر گشته و قeder شهید و مجروح و مفقودالاندر به‌خاطر همین مسئله در خاک لاله‌گون جبهه به‌جای‌مانده. عزیزان من، مشکل برای این است که ما نباید زندگی مان را با جنگ تطبیق دهیم! یعنی فکر کنیم که هروقت بیکار هستیم باید به جبهه برویم؛ این طرز تفکر برای کسی که امام دارد و می‌خواهد بر اساس تکلیف زندگی کند اشتباه است، چرا که مقلد امام، از خود قدرت تصرفی در رابطه با امور زندگی ندارد. پس انسان باید ببیند که جبهه چه وقت به او نیاز دارد، یعنی جنگ را با زندگی‌اش تطبیق دهد.

یعنی اگر درس بود، اگر مسئله ازدواج بود و اگر هزار کار مهم دنیوی دیگر بود وقتی که به ما گفتند جبهه به شما نیاز دارد باید پشت‌پا به آنها زد. آیا مسئله اسلام مهم‌تر است یا درس و دیپلم! به خدا قسم که در روز قیامت حساب امثال ما بسیار سخت خواهد بود.

در پایان: بر روی قبرم این مطلب نوشته شود: ای برادر، به کجا می‌روی کمی درنگ کن آیا با کمی گریه و یک فاتحه خواندن بر مزار من و امثال من، مسئولیتی را که با رفتن خود بر دوش تو گذاشته‌ایم از یاد خواهی برد! ما نظاره می‌کنیم که تو با این مسئولیت سنگین چه خواهی کرد و اما مسئولیت ادامه‌دادن راه ماست و... پیکر مرا در گلزار شهدای شاهرود در کنار دوستم علی کلباسی دفن کنید. اگر جنازه‌ام برنگشت مزار هر یک از شهدا مزار من است. در نهایت از تمامی دوستانم حلالیت می‌طلبم و امیدوارم که هر بدی از طرف من به شما رسیده است را به بزرگی خود ببخشید.

والسلام رضا نادری

پروردگارا، نمی‌دانم چه شده است! قلب خود را سیاه می‌بینم و چشم خود را خشک از اشک. می‌خواهم ناله و فغان خود را بلند کنم و دل را آینه معرفت و عشق نسبت به تو نمایم. اما در دل جز هوی و هوس و تارکی چیز دیگری را مشاهده نمی‌کنم. خدایا نمی‌دانم چرا از این مناجات محروم. وقتی نفس خود را به میز محاکمه می‌کشانم از آینده و آخرت خود بیمناک می‌شوم. همه گمان واهی در رابطه با من دارند و تنها این منم که از خودم خبر دارم و می‌دانم که اسیری هستم در بند شیطان. سگ نفس دائماً بر من حمله‌ور می‌شود. الهی می‌خواهم خوب شوم؛ اما حریف خودم نمی‌شوم. خدایا در این مکان مقدس و به این لحظات عزیز تو را به چهارده معصوم قسمت می‌دهم که به من توفیق دهی و از گناه دور گردانی و عبادت خالصانه و گریه و زاری به درگاهت در دل شب عنایت فرمایی و مرا از زمره مخلصان درگاهت قرار دهی. پس ای معبود من اکنون با حالتی زار از گذشته رو به سویت کرده‌ام. خدایا لطف و مرحمت تو نهایت ندارد. مانند دریایی است که اگر بخواهی می‌توانی با یک موج کل گناه و عصیان خلاق را پاک کنی. الهی تو غنی هستی از مجازات ما و ما ضعیف در برابر عذابت. پس درگذر از گناه ما.

با شروع انقلاب در دل خود نوری را مشاهده کردم که نغمه آستان ربوبیت تو را سر داده بود. این تحول روزها و شب‌ها بر من بیشتر آشکار شد. مرا به‌سوی تو می‌کشید، در اندرون من حالات روحانی ریشه دوانده بود. تا اینکه به من توفیق دادی که پای به مکانی بگذارم که همه‌اش نور و صفا و همه‌اش عشق بود و آن خاک گلگون، جبهه نام داشت. کم، کم در این بازار عشق و عاشقی واژه شهادت را درک کردم. من دیگر از ژرفای زندگی پست دنیا و وابستگی‌هایش بیرون آمده بودم. رابطه من با تو نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. تا اینکه مرا سخت عاشق خود کردی. بارها درد عاشقی پوست و گوشت و استخوانم را در هم می‌فشرد. من سرمست از این شور بارها به دیار جبهه پا نهادم. اما نمی‌دانم که پایان این ظلمات و تاریکی کی خواهد بود. نمی‌دانم چه زمان خورشید تابان شهادت تیرگی شب را کنار می‌زند و سپیده آن، آسمان تار دل مرا روشنم بسازد. چه شیرین است آن زمانی که وعده دیدار حاصل شود و من با چهره‌ای بشاش و بدنی خونین و قطعه‌قطعه‌شده به دیدارت بیایم. الهی در آن لحظه دوست

